

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

پانزدهم جولای 2013

سفر من به شهر رنگها

کنار دریچه خنک زده با موج ملال و اندوهی که در پهنه افق چشمان رنجور و
گریانم جا دارد، ایستاده ام و به لحظاتی می اندیشم که چگونه قلبم از درک
انجماد احساس تو به صخره های صبر پیوست؟

به بالهای پاکیزه برف چنان چشم و دل و خیال بسته ام، که مشابه مجسمه
بی روح در سطح ثابت زمین تسلیم پنجه های سکوت هستم. این دانه های سفید
برف چه عاشقانه میبارند و احساس عاشقانه مرا با خود به شهر رنگها میبرند.
این اورق نازک زیبا روی بستر زمین، نوب میشود، آب سرد شفاف میگردد،
ولی افسوس در شهر رنگها میکوچد. مثل سفر قلب من به شهر رنگهای
احساس تو.

آنجا که تو اقامت داری؛ آنجا که تو احساس مرا در بازار پرازدهام خیالهایت
فروختی؛ آنجا که قلب ساده مرا در قاب رنگه هوسهایت روی طاقچه فریب
گذاشتی.

من در نهادم جوانه های مهر و عاطفه و صداقت را به تکامل رساندم و تو در
ضمیر خفته ات رویاهای بی ثبات را بال و پر دادی.

من در سایه بان انتظار به ظلمت پریشانی رسیدم و تو در جاده اشتباه به دنبال
تدبیر بودی.

دیگر در این ظهر دلگیر قلب غمناکم را با برگهای سفید برف در دل زمین
میسپارم و همراه با برفها آب میشوم و به شهر رنگها سفر میکنم. آنجا که تو
اقامت داری؛ آنجا که شهر سیلاب رنگ است و قایق آرزوهایم در غوغای
غرق شدن.

با من بیا! ای آسودگی روان افسرده من، تا شهر زیبای یگرنگ را با سنگهای
استقامت و صداقت تهداب نهیم. با من بیا، تا یک شهر خاطره آباد کنیم.

(ناهدید "غزل" غنی زاده - غزل 8 جدی 1363)